

پیشخوان

«مدل رهبری امام‌خمینی»

در آینه یک پژوهش تاریخی

الگوی برای مدیران نظام اسلامی

■ محمدرضا کائینی

اثری که هم‌انک در معرفی آن سخن می‌رود، مدل رهبری امام‌خمینی به‌مثابه الگوی برای مدیران نظام اسلامی را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است. این پژوهش توسط دکتر لطف‌الله فروزنده

دکتردی، دکتر میرزاحسن حسینی و دکتر محمد ترکمنی انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در اشارتی کوتاه، ضرورت انجام این دست‌از پژوهش‌ها را به ترتیب بی‌آمده مورد اشارت قرار داده است:

«امام‌خمینی(ره) از شخصیت‌های برجسته و بی‌نظیری هستند که سبک رهبری ایشان برای نیل به اهداف توحیدی شکل یافته است. مبنای تفکر امام بر شالوده یک سنت تاریخی و طولانی از صدر اسلام قرار گرفته که این اندیشه با شناخت عمیق از قرآن و سنت نبوی و ولایی، در پیوند علم و دین و به تعبیر بهتر حکومت و مدیریت دینی در ظهور جمهوری اسلامی تجلی یافته است. بنابراین بسیار بجا خواهد بود که شاخص‌های رهبری ایشان، الگو قرار گیرد و با پیروی از چنین سرمشق موثق، مسلمانان عظمت از دست‌رفته خود را باز یابند. همچنین اندیشه و پژوهش در سیره نظری و عملی ایشان به‌عنوان الگوی جامع از سبک رهبر دینی، می‌تواند گامی به‌سوی خودشناسی مدیران و مقدمه‌ای برای اصلاح رفتار و سبک رهبری و مدیریت آنان، براساس معیارهای علمی و اسلامی شود…»

در بخشی از «مدل رهبری امام‌خمینی»، طرح شعارهای فراگیر به‌مثابه یکی از ویژگی‌های رهبری ایشان قلمبدا شده در بسط موضوع آمده است: «یکی از ویژگی‌های رهبری امام‌خمینی، طرح شعارهای



►پهن ۱۳۵۷.مدرسه علوی تهران امام‌خمینی(ره) در یک ملاقات عمومی

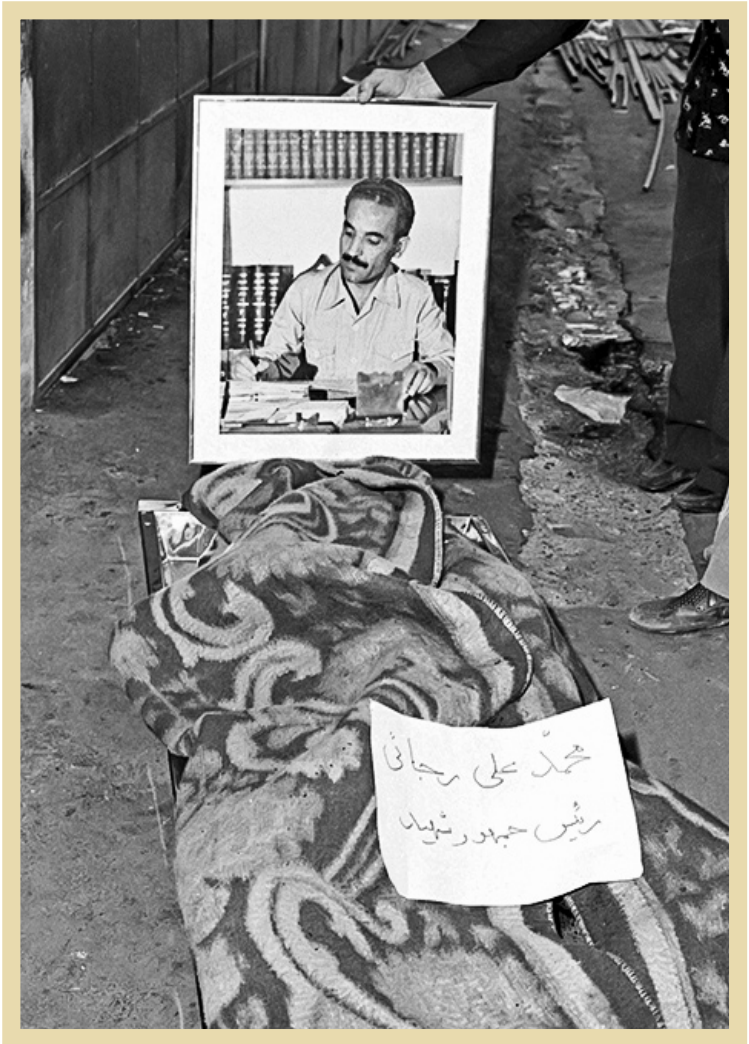
فراگیر بود که به‌وسیله مرجعیتی آگاه‌به‌زمان، مردم‌شناس و برجسته‌از متن جامعه طرح می‌شد. وسعت و دیرپایی نفوذ اسلام در تاروپود مردم ایران، این امکان را به ایشان می‌داد که با شعارهای ملموس اسلامی، آرمان‌های همه‌اقتشار را طرح کند. چنین شعارهایی بدون هیچ‌گونه تمایزی، همه‌ممل اسلامی را دربرمی‌گرفت و اصلاًحلاًاسلام بستری بود که شعارهای فراگیر امام را در همه‌شاخه‌های خود جاری می‌ساخت و به گوش عموم مسلمانان عالم می‌رساد. درایت، موقعیت‌سنجی ایشان و انتخاب شعارهای مناسب، باعث شد که این مهم به نحو احسن به‌انجام رسد. به تعبیر یکی از صاحب‌نظران، اصلاً طرح شعار با شعارهای ملموس، محسوس، زنده و اشباع‌کننده که بتوانند دربرگیرنده خواسته‌ها و آرمان‌های همه اقتشار، احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های ملی کشور باشد، از ضروری‌ترین و در عین حال از دشوارترین وظایف اولیه یک رهبر کارآزموده، دانا و ژرف‌بین می‌باشد که می‌خواهد نیروها را در صف واحد و زیر یک پرچم، متحد و متشکل ساخته و با برخورداری از پشتیبانی متحد و یکپارچه آنان، با دشمن مقابله و مبارزه کند. بدیهی است که ناکامی در طرح و تدوین چنین شعارهایی، منجر به شکست نهضت می‌شود. شعارها و اساسا حرکت امام، از همه ویژگی‌های یادشده برخوردار بود و این بهره‌مندی به قدری بود که علامه شهیدمطهری، امام را تجسم خواسته‌های ملت ایران می‌دانست و به عقیده ایشان: کمتر در تاریخ سلسله‌قاره که ملتی و خواسته‌های ملتی، در یک فرد این چنین تشخیص و تجسم پیدا کند و این همیشه در جایی است که آن فرد از فردیت خودش خارج شده و به تجسمی از ایده‌های عالی جامعه تبدیل شده‌است. روحانیت ماین نهضت را رهبری می‌کند. امروز تمام قشرها و تمام طبقات مختلف ملت ایران، در روحانیت تجسم پیدا کرده‌است و روحانیت در آن شخص بسیار بسیار بزرگ تاریخی (گرچه‌استاد) که نامش و یادش قلب مردم را لرزه می‌آورد، یعنی استاد بزرگ ما، آیت‌الله‌العظمی‌خمینی، تجسم یافته‌است…»

■ **احمد رضا صدیقی**
هشتم شهریور در تاریخ نظام اسلامی، می‌تواند نمادی از بسا موضوعات باشد: جانبازی مسئولان طراز اول نظام، عمق جریان نفوذ، پرونده‌ای مسکوت‌والخ. در عین حال آنچه به تمامی این برداشتها جان می‌بخشد، مروری بر روایت‌های موق در این باره است. امری که مجال بی‌آمده، بی‌جوی آن بوده است. امید آنکه مفید آید.
■ ■ ■

■ **دست که به سرم بردم، متوجه شدم آتش از روی موهایم بالا می‌رود!**

زنده‌یاد سرهنگ محمدمهدی کتیبه، در زمره آنان بود که در جلسه هشتم شهروماه دفتر نخست‌وزیری که به انفجاری مهم ختم شد، حضور داشت بمب هنگام سخن گفتن او با شهید محمدعلی رجایی منفجر شد. وی روایت آن لحظات را اینگونه به تاریخ سپرده است: «من تقریباً قبل از ساعت سه بعدازظهر، وارد سالن شدم. در این زمان [مسعود] کشمیری هم آمد و هر دو با هم وارد جلسه شدیم. کشمیری معمولاً ضبط‌صوت بزرگی برای ضبط مذاکرات همراهش بود. من فکر می‌کنم آن بمبی که منفجر شد، در همین ضبط صوت جاسازی شده بود. آن روز هم آن ضبط دستش بود و روی میز جلوی آقای رجایی و باهنر گذاشت. زمانی که من وارد شدم، هنوز خیلی از آقایان نیامده بودند. من قصد داشتم در محلی که تیمسار وحید دستجردی در کنار آقای باهنر نشست، بنشینم، ولی بعد سرهنگ شدیم و سه، چهار صندلی پایین‌تر نشستیم. آقایان نیز به این ترتیب نشستند. آقای رجایی بالای میز و آقای باهنر در کنار ایشان سمت چپ و آقای کشمیری مقابل آقای باهنر سمت راست نشست. سرهنگ وحید دستجردی در کنار آقای باهنر و بعد از ایشان، آقای سرورالدینی، معاون وزیر کشور و بعد از ایشان نشستند بود و بعد از ایشان من بودم و در کنار من آقای خسروالدینی، معاون وزیر کشور و بعد از ایشان کلاهدوز که قائم‌مقام سپاه بودند، در سمت چپ میز

«**احمد قدریان**: «آتش به داخل سالن نخست‌وزیری سرایت و به تعدادی از اتاق‌ها رخنه کرده و آنجا راه مسوزانده بود. مأموران آتش‌نشانی نردبانی گذاشتند و بنده و آقای رفیق‌دوست، از دیواری که خراب شده بود، بالا رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم، دیدیم دو جنازه سوخته را در پتوی سربازی بسته‌اند و با طناب پایین می‌دهند. دیدیم که میز و صندلی‌ها سوخته و آتش به راهرو و یکی دو تا از اتاق‌ها کشیده شده است…»



«روز واقعه» در آینه روایت شاهدان انفجار نخست‌وزیری

دو پیکر سوخته را در پتو پیکدند و با طناب پایین دادند!

بودند. آن طرف تیمسار شرف‌خواه، معاون نیروی زمینی؛ سرهنگ وحیدی، معاون هماهنگ‌کننده ستاد مشترک؛ سرهنگ وصالی، فرمانده عملیات نیروی زمینی و سرهنگ صفاپور، فرمانده عملیات ستاد مشترک نشسته بودند. رأس ساعت ۱۶بعدازظهر، جلسه شروع شد. بر طبق روال معمول در اول هر جلسه، رئیس شهربانی کل کشور وقایعی را که در طول هفته اتفاق افتاده بود، بیان می‌کرد که در فلان شهرستان و فلان قسمت این اتفاقات افتاده است. در این جلسه آقای وحید دستجردی، شروع به گزارش کارش کرد. بند آخری که ایشان گزارش کرد، راجع به شهادت سرگرد همتی بود. آقای رجایی از فرمانده سپاه سوال کردند: مرگ این سرگرد اتفاقی یا عمدی بوده؟ و آقای کلاهدوز شرح داد که این جریان اتفاقی

بوده. پس از آن من گفتم که آقای همتی در دانشکده افسری با من بود و دارای سوابق خوبی است. همانطور که قاضی را شرح می‌دادم، یک مرتبه احساسی در من به‌وجود آمد که ناخوداگاه ایستادم! سرم می‌سوخت و چشمم نیز بسته بود. دست که به سرم بردم، متوجه شدم آتش از روی موهایم بالا می‌رود!بعد که چشمم را کمی باز کردم، دیدم که سالن پر از دود غلیظ قهوه‌ای رنگ است! چون سابقه بمبگذاری در حزب جمهوری وجود داشت، احساس کردم که اینجا نیز بمبگذاری شده و دیگر لحظات آخر زندگی ماست. میزی که دور آن نشسته بودیم که شاید ۱۰ متر طول داشت، اصلاً سر جایش نیود! بعد که حواسم کمی متمرکز شد، متوجه شدم که دست و پای من سالم است و حرکت می‌کند. از در سالن که خرد شده بود، بیرون آمدم. آنجا همه متوحش و نگران بودند. من به راننده‌ام فراسان شده بود، گفتم: زود ماشینم را بیاور. ایشان ماشین بنزی را که سوار می‌شدم، آورد. من سریع به طرف ماشین رفتم و آقای سرهنگ وحیدی هم به دنبال من سوار ماشین شد. ما سوار ماشین شدیم و به بیمارستان روه‌روی دفتر نخست‌وزیری، برای پانسمان رفتیم. در بیمارستان گفتند وسایل و امکانات نداریم! من به راننده ماشینم گفتم: هرچه لازم است

عاریخ

تاریخ: ۰۶-۸۵۲۳

۸ شهریور ۱۳۶۰: پیکر شهید، محمدعلی رجایی پس از شناسایی

د د

محمدرضا اعتمادیان: «**پس از شناسایی جنازه شهید باهنر به من گفتند یک جنازه دیگر هم در سردخانه است. این جنازه از قبلی هم بیشتر سوخته بود! حتی دهان و لب هم سوخته بود و امسکان اینکه دهان را باز و جسد را از روی دندان‌ها شناسایی کنیم، و وجود نداشت!**
دکتر منافی دستور داد مقداری آب‌اکسیژنه آوردند و به هر زحمتی که بود، دهان را باز کردیم! مشخص شد که پیکر شهیدرجایی است…»

ریاست جمهوری رفتیم و دیدیم مسئول دفترشان آقای محمدی دوست، در راه‌پله ایستاده است. پرسیدیم: آقای محمدی دوست! آقای رجایی و باهنر کجا رفتند؟ جواب داد: رفتند به ساختمان. پرسیدیم: به همین ساختمان رفتند؟ گفت: بله، همین جا رفتند. عده‌ای را به بیمارستان برده بودند. آن دو جنازه سوخته‌ای که در پتو پیچیده و پایین برده بودند، آقایان رجایی و باهنر بودند. آقای رفیق‌دوست رفت و من به سردخانه رفتم. قرار بود دو جنازه شناسایی شوند. خانم باهنر آمدند. کشوی سردخانه را کشیدند. صورت و پیکر سوخته بود. خانم باهنر نگاه کردند و گفتند: نه، این آقای باهنر نیست، این سوخته‌ها را کنار بزنید. وقتی سوخته‌ها را از پیشانی ایشان کنار زدند، ایشان گفتند: بله، این آقای باهنر است، خانمشان از پیشانی بلند شهید باهنر، ایشان را شناختند و کنار آن کشو نشنستند و گریه کردند. بعد تقاضایی کردند و مطالبی گفتند که بسیار سنگین بود. پس از اینکه خانم باهنر را بردند، خانم رجایی آمدند. وقتی کشوی دوم را کشیدند، ایشان گفتند: نه، این آقای رجایی نیست. بعد گفتند: سوخته‌های صورت ایشان را پاک کنید، شاید از دندان‌هایش متوجه شوم. وقتی صورت سوخته ایشان را پاک کردند، از یک دندان طلا شناختند که ایشان آقای رجایی هستند…»

■ **لب و دهان سوخته بود، از دندان طلا شناسایی کردیم!**
زنده‌یاد محمدرضا اعتمادیان نیز از آنان بود که پس از شنیدن صدای انفجار، خود را به دفتر نخست‌وزیری رساند. او همچنین پس از سامان یافتن تنسیی محل انفجار، به شناسایی پیکر شهیدان رجایی و باهنر مبادرت نمود. اگرچه روایت وی در این باره با دیگر روایات کاملاً همپوشان نیست، اما تجمع آنها می‌تواند ما را به یک جمع‌بندی در این باره برساند:

«حدود ساعت ۲ بعدازظهر یکشنبه بود که در سازمان اوقاف نشسته و مشغول کار بودم که ناگهان صدای انفجار مهیبی را شنیدم! به یکی، دو جا تلفن زدم و معلوم شد که انفجار در ساختمان دفتر نخست‌وزیری رخ داده است. سریع خود را به آنجا رساندم و دیدم که در اتاق جلسه شهیدرجایی و شهیدباهنر و عده‌ای دیگر، انفجار وحشتناکی رخ داده است! کسی خبر درستی نمی‌داد! یک عده می‌گفتند مگروح شده‌اند، یک عده می‌گفتند سالم از معرکه بیرون رفته‌اند! من می‌دانستم که از آن انفجار مهیب، کسی نمی‌تواند جان سالم به در ببرد! همه‌جا پر از دود بود و ماشین‌های آتش‌نشانی تلاش می‌کردند تا آتش را خاموش کنند. با دلهره و یأس، به سازمان اوقاف برگشتم و به یکی دو نفر از دوستان تلفن زدم. آنها هم خبر درستی نداشتند! طاقت نیاوردم و دوباره به نخست‌وزیری برگشتم و شنیدم که جنازه‌ها را به پزشکی قانونی برده‌اند! سریع خود را به آنجا رساندم و به هر زحمتی که بود و با رفع موانع زیاد، خود را به سردخانه رساندم و دیدم شناسایی نیست، در سردخانه گذاشته‌اند! بدن کاملاً سوخته بود و در آن، هیچ نشانه مشخصی وجود نداشت! فقط تک‌های پارچه سیاه – که معلوم بود بخشی از عباس‌ت – به جنازه چسبیده بود! حدس زدم که باید پیکر شهیدباهنر باشد! چند دندان جلویی جنازه هم، مصنوعی بود! فوراً به یکی از برادران روحانی که مدت‌ها با شهیدباهنر جوی می‌رفت، تقریباً ۵ الی ۱۰ دقیقه بعد از انفجار، به ما اطلاع دادند. شورای فرماندهی سپاه، بعضی از افراد و شهیدکلاه‌ها و آقای رفیق‌دوست و یکی دو تا از آقایان، در اون روز در دفتر بنده بودند که خبر این ماجرا رسانید، و ما از ژیر کشان آمدیم. تقریباً یک ربع طول کشید تا رسیدیم. آتش زبانه می‌کشید و جرقه‌بال بالا آمده بود! تا کسانی را که در ساختمان بودند، از روی پام ببرد. جرقه‌بال کشیده بود بنشینند و آتش به داخل سالن سرایت و به تعدادی از اتاق‌ها رخنه کرده و آنجا راه می‌سوزاند. مأموران آتش‌نشانی نردبانی گذاشتند و بنده و آقای رفیق‌دوست، از دیواری که خراب شده بود، بالا رفتیم. وقتی در دفتر رسیدیم، دیدیم دو جنازه سوخته را در پتوی سربازی بسته‌اند و با طناب باهنر می‌دهند. وقتی جنازه‌ها را پایین بردند، بالا رفتیم و دیدیم میز و صندلی‌ها سوخته و آتش به راهرو و یکی، دو تا از اتاق‌ها کشیده شده است. افرادی هم فرار کرده و به پشت‌بام رفته بودند. آتش‌نشانی شلنگش را بالا آورد و شروع به خاموش کردن آتش کرد. فقط بنده و آقای رفیق‌دوست و افراد نیروی آتش‌نشانی بالا بودیم و کس دیگری بالا نبود. پایین آمدیم و آن دو جنازه سوخته را در آمبولانس گذاشتند و به سردخانه بردند. بنده و آقای رفیق‌دوست به ساختمان اصلی



۸ شهریور ۱۳۶۰: زنده‌یانی از ساختمان دفتر نخست‌وزیری پس از انفجار

۹ جوان

| روزنامه جوان | شماره ۶۸۳۹

و پنجره‌ها بیرون می‌آمد. در یکی از طبقات از قسمت جنوبی، نردبان گذاشتند. آقای بهزاد نسوی را دیدم که از پنجره پایین آمد. جوانی که محافظ من بود، راندگی هم می‌کرد. ایشان بیشتر ناراحت شده بود، با هیجان برای کمک به نخست‌وزیری وارد شد، از در نخست‌وزیری و از میان دودها به داخل ساختمان رفت، ولی چند لحظه بعد در اثر دود غلیظ و شعله آتش بیهوش شد! از پله‌ها به پایین افتاد و به حالت مرده، بدن او را بیرون آوردند و با دادن تنفس مصنوعی حال خفگی بر طرف و زنده‌شد! این وضعیت در آن روز، واقعاً برای همه نگرانی شدیدی ایجاد کرده بود و مردم تلاش می‌کردند تا آتش را خاموش کنند. بمب مثل اینکه آتش را بود. هلی‌کوپتر از بالای ساختمان، موادی را که آتش خاموش می‌کند، روی ساختمان نخست‌وزیری می‌ریختند و کار فراوانی صورت گرفت، اما رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر هر دو در آتش سوختند و پیکرهای آنها را که بیرون آوردند، کاملاً سوخته بودند. آنها را به داخل مجلس آوردند. مشکوک بودند که آیا ایشان آقای رجایی است، یا خیر؟ از خانم رجایی دعوت کردند که جسد همسرش را شناسایی کند. آن موقع ایشان، هنوز به‌عنوان نماینده مطرح نبود. جنازه را از روی دندان‌هایشان شناسایی کردند، ولی آقای باهنر آقای بهزاد نسوی و سوخته و به سرش چسبیده بود، مشخص بود که شهیدباهنر است. در فاصله دو ماه از انفجار هفتم تیر، این جنایت را هم صورت دادند. در این حادثه سه، چهار نفر بیشتر به شهادت نرسیدند، سرهنگی به نام آقای وحیددستجردی، رئیس شهربانی بود. به‌هر حال عامل جنایت، فردی نفوذی به نام کشمیری و بسیار مورد اعتماد شهیدرجایی بود. گفته می‌شد وی به وسیله آقای بهزاد نسوی و فردی که در آن زمان مسئول امنیت ملی بود، به نخست‌وزیری دعوت شده بود. اما این مسئله چقدر حقیقت دارد، المعهده علی‌الراوی!…»

■ **تصورات بلوک غرب از یک انفجار که نقش بر آب شد!**

واقفیت این است که فاجعه‌ای با اوصاف فوق‌آمده، در هر کشوری که روی می‌داد، آن را دچار خلأ قدرتی و هرج و مرج می‌ساخت. تحلیل‌های رسانه‌های خارجی در آن روزها نیز نشان می‌داد که آنان در پی چنین رخدادی بودند. با این همه حضور پر صلابت امام‌خمینی و مردم در صحنه، مانع از آن گشت که تصورات دشمنان نظام، عینیت یابد. آنچه در پی می‌آید، شمه‌ای از اوامم آنان است که در اخبار و تحلیل‌هایشان بازتاب یافت:

«در روز ۹ شهریور ۱۳۶۰ یعنی روز بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری، رادوی صدای آلسان کلن، انفجار دفتر نخست‌وزیری را در راستای براندازی کامل نظام جمهوری اسلامی تحلیل و اعلام کرد: هدف اصلی عاملین انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی، یعنی رادوی رساندن پیکاره تمامی رهبران این حزب تحقق نیافته بود و از این جهت می‌شد حساب نمود که عاملان سوءقصد گفته، کوشش خواهند کرد به هدف خود دست یابند. در همین روز رادوی اسرائیل نیز اعلام کرد: خانم آزاده شقیق، دختر اشرف پهلوی در پاریس گفته است: رژیم کنونی ایران در حال احتضار قرار دارد! رسانه‌های فرانسه نیز با پوشش خبری اظهارات آزاده شقیق، خواهرزاده محمدرضا پهلوی اعلام کردند: در محافل سلطنت‌طلب درباره بمبگذاری دیروز تهران گفته شد: ساعت آزادی ایران نزدیک است! این خبرگزاری ادامه داد: آزاده شقیق، خواهرزاده محمدرضا پهلوی اعلام کرد، رژیم [امام] خمینی در حال سقوط است و عملیات ارتش شاهنشاهی در خارج از ایران، اثر قاطعی در داخل ایران برای می‌گذارد. همچنین رسانه‌های فرانسوی به نقل از شاپور بختیار اعلام کردند: رژیم تهران در حال سقوط است. رسانه‌های امریکایی نیز در جست‌وجو مخالف نظام جمهوری اسلامی در خارج از کشور از جمله خبرنگاران، ایران‌شناسان، استادان دانشگاه‌های معروف و رؤسای بخش‌های مطالعات خاورمیانه دانشگاه‌ها بخش و با شانتاژهای خبری این انفجار را نشان‌دهنده پایان عصر نظام تلقی می‌کردند. از طرف همسایران، این سؤال مطرح می‌شد که اکنون دو شخصیت برجسته از صحنه خارج شده‌اند، حال امور نظامی جمهوری اسلامی و جمهوری ایران، تا چند ماه دیگر دوام می‌آورد؟ اکثریت قریب به اتفاق این تحلیلگران ادعا می‌کردند که نظام در شرف انقراض و نابودی است و آینده ایران پر از هرج و مرج خواهد بود! علاوه بر این سایر رسانه‌های جهانی نیز این انفجار را به مثابه پایان عمر نظام اسلامی می‌دانستند. الا‌هرام در تفسیری نوشت: کشته شدن رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر ایران در جریان انفجار بمب روز یکشنبه، نشان داد که دولت‌پلیسی جدید شکست‌خورده است. روزنامه الاخبار قاهره نیز نوشت: بمبگذاری ابایت می‌کند که مردمد ایران از مبارزه علیه قدرت آیت‌الله خمینی پشتیبانی می‌کنند. خبرگزاری فرانسه نیز به نقل از اطرفیان بنی‌صدر در پاریس اعلام کرد: بمبگذاری اخیر تهران، رژیم آیت‌الله خمینی را یک قدم دیگر به عقب راند. این منابع خبری افزودند زمانی که دیگر کسی اسراف آیت‌الله خمینی نباشد، وی ناگزیر از تسلیم است. «بران! ایران را منفجر می‌کند»، نوشت: بامرگ آخرین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر ایران در اثر بمبگذاری، نام دو نفر از پنج نفری که اسامشان در لیست مرگ بنی‌صدر جای داشت، حذف می‌شود. خبرگزاری فرانسه در خبری دیگر با اشاره به شهادت شهیدرجایی و شهیدباهنر نوشت: در رأس هرم قدرت اسلامی خلأ خاصی به وجود آمده است…»